

کفتارهای عرفانی

(قسمت شصت و هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(بیانات خرداد ۱۳۹۰)

صد و نهم

فهرست

جزوه صد و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)

(بیانات خرداد ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- در مورد اینکه چرا همه‌ی کسانی را که برای بیعت می‌آیند، قبول نمی‌کنیم / کسی که می‌آید باید بداند کجا می‌آید و برای چه می‌آید / خلوص نیت / قانون و عرف مردم / از صفات مؤمنین؛ مشورت با هم در کارهایشان / در مورد عرف جامعه‌ی زمانی که مرد می‌توانست دو یا سه زن بگیرد / درباره‌ی طلاق / در مورد کودک آزاری / وقتی در غیب از خدا می‌ترسند، احساس می‌کنند که اگر کسی هم نیست، خدا هست ۷
- ثبات قدم، هم در امور دینی و هم در زندگی عادی خیلی مهم است / ثبات قدم یعنی در کار خیر به هیچ وجه توقف نکنید / جنید بغدادی و داستان ثبات قدم دزد / اول هر توفیقی سلامتی است، سلامت روح و جسم هر دو ۱۴
- قطره و دریا، یک نحوه از بین رفتن وجود مستقل / موج و عدم آرامش، دریا و آرام بودن / تکامل / یک نحوه‌ی محو شدن یا موت اختیاری / درباره‌ی محویتی که در عرفان هست ۱۷
- خداوند در این خلقت خیلی اسرار و تناقضاتی آفریده و به ما

- اجازه داده دنبال کشف آن برویم/ خداوند در خلقت به هر گروهی و به هر فردی، وظیفه‌ی خاصّ خودش را داده است/ محو شخصیت مستقل افراد/ متملق/ اگر درویش حالتش به جایی رسیده باشد که تملق منطبق با حالش باشد، تناقض در آن نیست و گرنه تناقض در آن باشد باید حل کنیم/ حل کردن تناقض به این طریق است که هیچکس از حالت خودش نه زیادتر بگوید و نه منحرف بشود/ محترم دانستن انسان‌ها.....۲۱
- خدماتی که زوآر در مزار انجام می‌دهند روی تشخیص خودشان و سلیقه‌ی خودشان است ولی ممکن است با آنجا منطبق نباشد/ متولی مزار از نسل آقای سلطان‌علیشاه و از فامیل ایشان باید باشد/ ناظر بر موقوفات مزار و خرجش با اقطاب سلسله می‌باشد/ آقایان مشایخ در مورد مزار دستورالعملی نمی‌دادند جز دستورالعمل درویشی و ارجاع می‌دادند به متولی مزار/ در مورد مزار، جز با اجازه‌ی متولی کاری نکنید/ در مورد تقدّم در رفتن به مشهد زیارت حضرت رضا علیه السلام یا بیدخت زیارت مزار اقطاب۲۴
- در مورد مرحوم دکتر سحابی و مرحوم مهندس سحابی/ هویت و شخصیت هر انسانی از چند عنصر از جمله وراثت و ژنتیک تشکیل می‌شود/ رفتگانتان را به خوبی یاد کنید/ جامعه‌ی بشری رو به تکامل است.....۳۲
- در مورد جهان حادث و جهان قدیم/ می‌گویند هر چه حادث است یک روز هم از بین می‌رود/ در مورد مرگ/ درباره‌ی جان، اگر در این جهان هستیم، قاعدتاً تابع این جهانیم/ تأثر راجع به شهادت شهدا، دنبال کردن کار شهدا و قطع نشدن خط تاریخ.....۳۷

در مورد سوره‌ی نساء/ درباره‌ی ذکر و فکر/ فکر انسان معمولاً
در اختیارش نیست/ فکر یعنی عبارت دیگری هست که نفس را
مشغول می‌کند و گرنه او تو را مشغول می‌کند/ فکر فقط همان

توجه به معنای ذکر است.....۴۰

روحیات انسان و اراده‌ی انسان در بیماری یا سلامت مؤثر است
که به نحوی شفا می‌دهد/ اثر جنبه‌ی روانی و نیرویی که دکتر
داشته باشد و به مریض تلقین کند باید این کار را بکنی تا

خوب بشوی.....۴۴

فهرست جزوات قبل.....۴۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خیلی‌ها اظهار طلب می‌کنند یا مشرف هستند و می‌گویند ما لیاقت نداریم. البته این حرف از لحاظ شکسته‌نفسی خوب است که واقعاً هر کس توجه به نقص خود نکند. اما از آن طرف یک‌بار مثال زدیم، درویشی به اصطلاح مثل «کارواش» انسان‌هاست. یک ماشین خیلی کثیف و با گل‌ولای وارد کارواش می‌شود، از آن طرف تمیز و قشنگ درمی‌آید. درویشی باید اینطوری باشد. حالا اگر در موردی نمی‌شود یکی نقص درویشی و نقص من است که خدا مرا ببخشد ولی عمده، نقص خود شخص است که می‌آید کارواش و باید این دکمه را بزند بعد آن یکی را بزند و رد بشود ولی تماشا می‌کند. اصلاً فکر نمی‌کند اینجا کارواش است و برای چه آمده.

مسأله‌ی دیگر اینکه یکی ایراد گرفته و ایراد او منطقاً قابل بحث است که شما می‌گویید همه باید بیعت کنند، پس چرا در مورد کسانی که می‌آیند طلب می‌کنند همه را قبول نمی‌کنید و بعضی‌ها را رد می‌کنید؟ به صورت ظاهر از خارج که نگاه کنید پرسش درستی است. اما تفاوت این است که هر چند هر کسی که به این کارواش می‌آید باید در را باز کنیم و آماده باشیم، اما اگر یکی می‌آید و می‌خواهد کارواش را خراب کند یا کسی می‌آید می‌خواهد پس‌فردا تعریف کند که من هم اینجا رفته‌ام و خبری نبود (ولی برای او خبری نبوده است) باید مطمئن

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۴ ه. ش.

بشوم کسی که می‌آید می‌فهمد اینجا کجاست و برای چه می‌آید. یکی رد می‌شود، گرسنه است، می‌خواهد رستوران برود می‌بیند در کارواش باز است می‌آید داخل. اینجا رستوران نیست، کارواش است. باید بداند برای چه می‌آید. این است که درجه‌ی خلوص نیت گاهی مخلوط می‌شود. اینطور است که یکی می‌گوید سرگشته‌ام، گیج‌م، طالبم، این خالص است ولی اینجا برای درمان سرگستگی نیست. باید بداند دوی او این است و بگوید دوی به من بدهید تا به او بدهند. باید بداند کجا می‌آید. نه برای تفریح و مشغول شدن خود و... چنین شخصی چون خلوص نیت دارد حیف است که گم بشود، منتها باید خودش دقت کند و نقص خود را جبران کند و بفهمد که اینجا هدف است.

یک موضوع دیگری که باید توجه کنیم؛ ما عادت کردیم در خیلی جاها به‌خصوص کشور ما و کشورهای اطراف ما که همه چیز را از قانون بدانیم، قانون این را نداریم قانون چیست؟ قانون خواسته‌ی مردم است که ظاهر می‌شود اصلاً کشورهایی هستند که قانون ندارند، عُرف دارند. در انگلستان اداره‌ی جامعه و حکومت برحسب عُرف مردم است که در سیستم‌های حقوقی می‌گویند سیستم عُرفی. در خود قرآن هم یک اصول و کلیاتی را گفته ولی بعد در مورد چیزهایی که نگفته است، گفته عُرف مردم و هر چه متداول بود، غیر از تداول‌هایی که منع شده آنچه عُرف مردم بود. عُرف مردم این است که صبح عید نوروز را به هم تبریک بگویند هر روز هم می‌شود تبریک گفت که یک روز

گذشت و زنده‌ای و الان هم سلامت هستی تبریک دارد این دیگر چیزی نیست که آقا این یادگار بت‌پرستی است نه، عُرف مردم است. مردم دلشان شادی می‌خواهد و از این همه عزا و عزاداری و جنگ و جدال دلشان گرفته می‌خواهند شاد باشند و اسمش را گذاشته‌اند عید و تبریک دارند. عُرف مردم را باید رعایت کرد در اسلام هم، دو تا زمینه و دو تا قاعده به اصطلاح هست که این حرف را تأیید می‌کند؛ یکی اسلام می‌گوید: هر جا رفتید عُرف‌هایی که در آنجا هست اگر مخالف با خدانشناسی نبود رعایت کنید و باید لازم‌الاجرا شود عُرف یعنی چیزی که بین مردم متداول است اینکه صریحاً در قوانین هم می‌نویسند که فلان مذهب و اینها هر چه عُرف مردم متداول است. یکی هم خداوند یک زمان پیغمبر را یک‌طور گفته و گفته هر چه پیغمبر بگوید همان قانون است نه اینکه بالاتر از قانون، خود قانون است اصلاً قانون یعنی آن، بعد فرموده است برای دوران بعد از پیغمبر البتّه ما باید بگوییم دوران بعد از ائمه چون ما ائمه را هم همانطور امّا در سطح پایین‌تری می‌دانیم، پیغمبر گفته که *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ*^۱، با آنها در کارها مشورت کن با که؟ آیه‌ی قبلی را بخوانید با منتقدین با آنهایی که داد و بیداد می‌کنند با منافقین و با کفار، می‌گوید با اینها مشورت کن برای مورد خاصی می‌فرماید. منتها بعد بطور ضمنی می‌فرماید: به حرف آنها گوش نده هر چه خودت می‌خواهی بکن ولی

حرف آنها را گوش بده، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱، خودت که تصمیم گرفتی توکل بر خدا کن. این زمان پیغمبر محتاج چیزی نیستیم و زمان بعد از پیغمبر نمی‌گوید مؤمنین چه کار کنند صفت مؤمنین را می‌گوید: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۲، کارهایشان با مشورت با هم است مشورت کردند هر تصمیم گرفتند همان کار را کنند البته که؟ مؤمنین. حالا ما چرا آنقدر همه چیز را از قانون می‌دانیم؟ حق هم هست عُرف ما اینطوری شده الان خیلی‌ها می‌بینند که مثلاً کودک‌آزاری و امثال اینها هست که چرا قانون نمی‌نویسند؟ قانون فایده ندارد، قانون از عُرف مردم سرچشمه می‌گیرد عُرف باید در بین مردم قوی شود، خودبه‌خود قانون می‌شود.

مثالی که خیلی خوب و زود درک می‌شود (البته از طرف خانم‌ها) در خود ایران و بعضی شهرها مشهور بود که همه‌ی مردها چند زن می‌گرفتند. یکی از دوستان ما آنجا زن گرفت و در قباله نوشتند حق ندارد زن دیگری بگیرد ولی این شرط در هیچیک از قباله‌های دیگر نیست چون عُرف اینطور بوده این را نوشته‌اند. عُرف آنجا اینطور بود در همه‌ی جامعه هم عُرف یک چیز معمولی همین بود. در خود یکی از شهرها که اخیراً گفتند این رسم بود. یکی از آقایان که سه تا همسر داشت، آن قدیمی‌تر و مسن‌تر که اولاد هم نداشت مثل اولاد آنها را

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

نگهداری می‌کرد و اولادهای آنها را، ریاستی بر آنها داشت و همه او را قبول داشتند او هم به اینها محبت داشت عُرْف آنجا بود اما حالا اگر دو تا هم باشند سه تا که هیچی، هرکدام می‌خواهند سایه‌ی دیگری را با تیر بزنند. عُرْف است دیگر، نمی‌شود گفت هر چه هم استدلال کنی فایده ندارد. باید بروید دنبال اینکه عُرْف عوض شود نظر جامعه عوض شود مدتی جامعه اینطور بود، مردی که می‌توانست، دو یا سه زن می‌گرفت زیاد اذیت هم نمی‌کردند و او را مسخره نمی‌کردند اما حالا نظر مردم و عُرْف مردم این را بد می‌داند. اگر بگویند مردی دو زن دارد به نظر تحقیر به او نگاه می‌کنند به همین دلیل است که تعدّد زوجات خیلی کم شده است. در کلاس درس حقوق هم همین مسأله را می‌گفتم (ببخشید من نمی‌دانم درس فرهنگ می‌دهم یا درس حقوق یا درس عرفان ولی همه چیز درس عرفان است. اگر همه‌ی مطالب را آنهایی که اهل عرفان هستند درک کنند خودشان جامعه را به روش عرفانی اداره می‌کنند). اما حالا این را خیلی بد می‌دانند و طلاق در قدیم آنقدر بد شمرده می‌شد که در کتاب‌ها هم نوشته‌اند که عبارت زن طلاق یک فحش بود. کسی که می‌خواست به خودش فحش بدهد یا بگوید این کار را نمی‌کنم، می‌گفت: زن طلاق باشم اگر این کار را بکنم. آنقدر بد بود. حالا طوری شده که پس از اینکه عقد می‌کنند، عروسی نکرده طلاق می‌گیرند. سیانور هم که سمّ کشنده‌ای است در بعضی بیماری‌ها به کار می‌رود و مقدار کمی از آن را تزریق می‌کنند.

طلاق هم مثل سیانور است باید باشد، نمی‌شود گفت طلاق محو شود و اصلاً اجازه ندهند ولی نه اینطور که حالا هست. می‌گویند قانون چرا راجع به کودک‌آزاری و فلان مسأله چیزی نمی‌گوید؟ قانون نباید بگوید، خودمان باید با فرهنگ‌مان درست کنیم. به اصطلاح گریزی به صحرای کربلا بزیم (ما گریزمان به مسائل عرفانی است) در مورد همین کودک‌آزاری، عرفان می‌گوید:

آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

خداوند اختیار آزادی و جان و راحتی را دارد. خداوند گفته است از بچه‌ها مواظبت کنید، بنابراین خلاف این، خلاف گفته‌ی خداوند است. البته خدای نکرده فرزند بد و تربیت نشده و... خودش بالاترین مجازات برای پدر و مادر است.

من وقتی دادگاهی بودم، محاکمه می‌کردم. مردی که ماشین سوار شده وقتی می‌خواسته دنده عقب از منزل بیرون برود، بچه‌ی کوچک خودش را زیر ماشین گرفت این را مدتی بازداشت کرده بودند. مدتی حالا بحث بود که تقصیر که بوده؟ بعد در جلسه‌ی مشاوره برای تعیین مجازات گفتم آقا چه مجازات سنگینی می‌خواهید؟ شما چه مجازاتی از این سنگین‌تر می‌خواهید بدهید که خدا داده، بچه‌ی خودش را خودش زیر گرفته بدون اینکه بفهمد (در بین فقرا هم اتفاقاً داشتیم). این بالاترین مجازات است.

حالا ما که از این توسعه‌ی فرد و اجتماع و ماشین و هواپیما و چه و چه جرایم زیاد است ولی ما برای این جرایم، برای هر جرمی نباید، برای هر چیزی منتظر قانون باشیم، قانون چیست؟

چند نفری که اصلاً دلشان برای من نمی‌سوزد برای من قانون نوشتند و من هم اطاعت آنها را می‌کنم ولی اگر حاکم درونی خودمان، اخلاق و عرفان باشد، با کمترین قانون هم می‌توانیم در جایی که قانون هم نباشد و هیچکس هم نداند، جرمی نکنیم؛ ولی اگر غیر از این باشد هزار قانون هم بنویسند از زیرش در می‌رویم و کلاه سرش می‌گذاریم. این است که منتظر قانون در هیچ کاری نباشید. بروید دنبال عُرف، از لحاظ حقوقی اسمش عُرف است. از لحاظ معنا دنبال عرفان باشید. هر کاری که بد شناختید به هر جهت از آن دوری کنید. در قرآن هم گفته: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**^۱ و جایی گفته در غیب از خدا می‌ترسند، یعنی وقتی هیچکس نیست از خدا می‌ترسند و احساس می‌کنند که اگر هم کسی نیست خدا هست. ان شاء الله خدا هم فرد فرد ما را از این گرفتاری‌ها و بعد جامعه‌ی ما را هم از همه‌ی این کج‌فهمی‌ها نجات بدهد. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

به نظرم یک‌بار در مورد ثبات قدم صحبت شده حالا اگر هم یک مقدار تکراری باشد عیبی ندارد. در بیشتر دعاهایی که در قرآن هست از خداوند ثبات قدم خواسته‌اند. در بیشتر جاها گفته: وَبَثَّ أَقْدَامَنَا^۲، قدم‌های ما را ثابت نگه‌دار و بعد از این عبارت: وَأَضْرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^۳، ما را بر قوم کافر، نه قوم کافر یعنی برزیلی و آمریکایی، نه، قوم کافر مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ است. بسیاری از افکاری که ما داریم یا شیطانی است یا رحمانی وَأَضْرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. اینها خود یک قومی است یعنی اگر وسوسه‌های شیطانی ما را زیاد وسوسه می‌کند ما را مسلط کن یک مبارزه‌ی درونی می‌کنیم و با بعضی افکار موفق نمی‌شویم ولی خیلی اوقات هم موفق می‌شویم. اول ثبات قدم را ذکر می‌کند چون ثبات قدم هم از شرایط پیروزی است. چه در امور دینی و چه در زندگی عادی ثبات قدم خیلی مهم است وقتی تاریخ، تاریخ نه البته...، مثال‌هایی که ذکر شده را دقت کنیم می‌بینیم که شیطان هم ثبات قدم داشت هر چه خداوند به او گفت گوش نداد. حَتَّى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَاسْطُتَ كَرْدَ كِهْ خَدَاوَنْدَ شَيْطَانِ رَا بِيخْشَدَ كِهْ كَاشْكَی اَيْنِ كَارِ شَدِهْ بُوَد وَ مَا خِيَالْمَانِ رَاحْتِ شَدِهْ بُوَد وَ ثَبَاتِ قَدَمِ دَاشْتِيم. وقتی هم ثبات قدم می‌گوییم نه اینکه راه خلافی را انتخاب کند و بعد در آن راه خلاف

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۶ ه. ش.

۲. سوره توبه، آیه ۲۵۰ / سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۰ / سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

ثبات قدم داشته باشد. در دعاها هم که ثبات قدم هست بعد از دعاهای دیگر است می‌گوید: خدایا گناهان ما را ببخش زیاده‌روی‌ها و اسراف‌ها که کردم مرا ببخش و ثبات قدم به من بده یعنی من فهمیدم آن اسراف در امر، گناه بود آنها را ببخش وَبَثَّ أَقْدَامَنَا و هرگز دیگر میل به آن گناه ندارم. ثبات قدم در زندگی عادی هم همین اندازه اهمیت دارد. ثبات قدم تا این اندازه مهم است که این داستان جنید بغدادی در تذکرةالاولیاء آمده. به این معنی که یک مرتبه جنید با عده‌ای شاگردانش، مریدانش می‌رفت دیدند کسی را از درخت به دار زدند و آویزان کردند و نوشتند دزدی است که به مجازات رسیده جنید پای او را بوسید و گفت احسنت که تو ثبات قدم حتی در دزدی به کار بردی، یعنی آنقدر دزدی کردی که دارت زدند این نه اینکه یعنی دزدی خوب است ثبات قدم خوب است ما از خدا بخواهیم ان شاءالله ما را به راه راست هدایت کند: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱ و بعد در راه، ثبات قدم داشته باشیم. این ثبات قدم حتی در کاسبی هم، در تجارت هم هست. خیلی‌ها می‌نویسند من به هر کاری دست می‌زنم درست در نمی‌آید، شانس ندارم. نه! خداوند یا به قول معمولی اگر بگوییم تصادفات با هیچکس نه قوم و خویشی دارد، نه دشمنی دارد که برای یکی تمام تصادفات خوب باشد و برای یکی بد. گردش است که خداوند دنیا را می‌گرداند بعضی‌ها به جنبه‌ی خوب آن برخورد می‌کنند بعضی نه، در

این موارد نباید از کوره در رفت.

ثبات قدم یعنی در کار خیر به هیچ وجه توقف نکنید نگو که
بس است، به هیچ وجه کار خیر برای ما بس نیست. ان شاءالله
به هر جهت خدا ما را توفیق بدهد. اول هر توفیقی هم سلامتی است.
سلامت روح و جسم هر دو.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

دو تا تمثیل، مثل از دریا، که در واقع حالات مختلفی از انسان یا حالات مختلفی از بعضی انسان‌ها با یکدیگر را بیان می‌کند. هر دو جالب است، یکی می‌گوید یک شعری در بحث جدال فرضی، مباحثه‌ی فرضی، یک کسی با قطره می‌گوید:

قطره دریاست اگر با دریاست

و نه او قطره و دریا دریاست

یک قطره وقتی آمد رفت به دریا، اگر حرفی داشته باشد مستقل بگوید، می‌گوید من دریا هستم. راست هم می‌گوید، در دریاست دیگر. اگر در دریا نباشد، یک قطره در بیابان باشد، دریا هم آن کنار باشد، به او بگویند تو کی هستی؟ نمی‌گوید دریا، می‌گوید من یک قطره هستم. این یک نحوه از بین رفتن وجود مستقل است. یعنی قطره از بین نمی‌رود، قطره سر جای خودش است آنچه که او را از دریا جدا کرده، چون منشأ اصلی‌اش دریا بوده، خداوند از اول هم که خلقت زمین و آسمان کرد، دریاها را آفرید و بعد از دریاها ابر و باران و قطرات و... پس این قطره، ظاهرش را می‌بینیم، محتاج به استدلال نیست، قطره یعنی آب است. آب در روی کره‌ی زمین یک منبع دارد، از منبع جدا شده دیگر. در اینجا قطره وجودش را به کلی از بین نمی‌برد، وجود استقلالی‌اش را، آنچه که او را از منبعش جدا کرده، آنها را از بین

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۷ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می‌برد. قطره که آمد در دریا، دیگر جدالی ندارد، قطره اینجا باشد از همه‌ی چیزها جداست، یک جدالی دارد که نه این وارد جزء قطره می‌شود و نه قطره چیزی از آن کم می‌شود. اما یک نحوه‌ی دیگر هم هست و آن موج است، از موج اگر بپرسند، وقتی موج دارد می‌زند، تو کی هستی؟ می‌گویی که: موجیم، طرف می‌گوید آقا یک خرده آرام باش حرفت را من بفهمم، می‌گوید:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

ما زنده از آنیم که آرام نداریم

موج می‌گوید ما چی هستیم؟ خودت می‌بینی که آن آب است پس در آب بودنش تغییری حاصل نشده، یک چیزی به آن اضافه شده و آن عدم آرامش است. اینجا حالا صحبت قضاوت نیست که این خوب است یا بد؟... این دو تا حالت را معنی کنیم.

این دو حالت از بین رفتن، خیلی اوقات برای ما انسان‌ها دچار اشکال و ایجاد اشتباه می‌کند،... امروز جوان است، فردا پیر است، تغییر می‌کند. یک چیزی در درون اینها هست که این تغییرات را به خودش می‌گیرد ولی خودش عوض نمی‌شود. آن مثل آب است، یک منبعی دارد، اگر انسان درک کند که آن مایعی که به اسم روان هست، جان هست یک منبعی دارد، آنوقت بعد می‌فهمد که پس این «من» الان یک چیز اضافی‌ای از «من» به آن چسبیده، باید آن را جدا کنیم، به منبع بپیوندیم.

کز نیستان تا مرا بریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

از نیستان یعنی مرکز من. من را که جدا کرده‌اند، این ناله‌ها مال آن است. این احساس می‌کند، این وقتی احساس کرد که این جدایی، آن جهات و موجباتی که آمده آن را یک پوشش خاصی به آن داده، اسم تلقی کرده، مستقل کرده از آن چیز، گاهی اوقات احساس می‌کند که آن پوشش اسباب زحمتش است، هوا گرم که بشود، این لباس گرم است اذیت می‌کند، می‌خواهد این پوشش را بردارد، این پوشش را که بردارد می‌بیند همه‌ی آنها را دیگر مثل خودش هستند.

گر که این رنگ از میان برخاستی

موسی علیه السلام و فرعون کردند آشتی

البته برای این آقایانی که نمی‌توانند این شعر را بفهمند، می‌گویند بله اینها کافرند که موسی علیه السلام و فرعون را در یک ردیف قرار دادند. به هر جهت، بعضی از این انسان‌ها می‌کوشند برای اینکه این پوسته را بردارند، بشوند مثل منبع آب، این ظاهراً از بین رفته مثل قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد، ظاهرش این است دیگر، شما نمی‌توانید آن را ببینید ولی از بین نرفته، هست، تکامل پیدا کرده. یعنی وقتی که بود، از یک حرارت مختصر آفتاب، بخار می‌شد و از بین می‌رفت، حالا دریاست، از این چیزها بخار نمی‌شود، همه‌ی بخارات را اصلاً به خودش می‌گیرد. این نحوه محو شدن است یا مرگ اختیاری بگوییم، موت

اختیاری. یک نحوه‌ی آن موج است، موج اصلاً چیز جداگانه‌ای نیست، یک صفتی به خودش گرفته، تا آن صفت که هیجان است را بردارند، هیچ است. این محو بودن، محویتی که ما در عرفان می‌گوییم، نیست. محویتی که در عرفان هست این است که آن تشخصاتی که (تشخص نه در معنای فارسی که می‌گویند حیثیت و نمی‌دانم آبرومندی و اینها، نه!) یعنی آن چیزهایی که جدا می‌کند و یک هویت خاصی به آن می‌دهد. آن تشخصات را از آن برداریم، آنها به اصل خودش برمی‌گردد. برای اینکه همانطوری که حالا موج است به اطراف می‌زند، تا نیم ساعت قبل که آب بود در دریا آرام بود، هیچ فرقی نکرده. یک خاصیتی پیدا کرده، یک شکل اینطوری موجی، این را برداشتند، خودش هیچ عوض نشده است.

حالا این دو تا مثال هر دو برای ما می‌تواند ملاک کار باشد، با مثل هم بهتر فهمیده می‌شود منتها در مثل یک چیزهایی گاهی هست که نمی‌شود بیان کرد ولی بطور کلی این بهتر است.

این دو تا شعری بود که ظاهراً گوا اینکه از دو تا شاعر مختلف است ولی ظاهراً یک خرده با هم نمی‌خواند، معنیش درست بود ولی نه. هر دوی این در انسان هست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این حرف که زمین ساکن است و همه سیاره‌ها دور و بر آن می‌گردند، هیچکس جز بعضی علما، فکر نمی‌کردند که در این حرف خللی هست، بعد یک خرده جلو رفتند، فهمیدند خلل‌هایی هست، بعد یک‌مرتبه از بیخ آن را دور انداختند. حالا فکر می‌کنید همین که حالا هست همیشگی است؛ نه. این هم...

مثل اینکه خدا نمی‌خواهد که ما به سهولت، از اسرارش مطلع بشویم، این را فضولی می‌داند. یعنی در واقع می‌گوید: شما سرتان به آخور خودتان بند باشد، چه کار دارید به این کارها؟ خودِ کره‌ی زمین را نمی‌توانید اداره کنید این همه سیل، زلزله، سونامی، نمی‌دانم و... هر اسمی از این اسم‌های عجیب و غریب، اینها را نمی‌توانید اداره کنید، حالا می‌خواهید از سیاره‌های دیگر بدانید. نه اینکه بگویند من مخالف با ستاره‌شناسان و با ترقیات هستم، نه، همه‌ی آنها به جای خودش. خداوند این خلقتی که آفریده، به هر گروهی و به هر فردی، وظیفه‌ی خاصّ خودش را داده ولی منظور این است که در این خلقت، خداوند خیلی اسرار و تناقضاتی آفریده، به ما اجازه داده برویم دنبال کشف آن ولی خیال نکنید، اگر یک پرده را دیدید، خیال کنید همه‌اش همین است، نه! باید باز هم بروید جلو. حالا در همین دنیای خودمان که آفریده، هزاران هزار تناقض هست، ما هم ناچاریم، یعنی باید اینطوری

بود، همه‌ی تناقضات را تأیید کنیم. نه تناقضاتی خودمان ایجاد کنیم، نه، این تناقضاتی که ظاهراً به نظر می‌رسد، البته یک روزی، تناقض بودنش حل خواهد شد. رمزش را خواهیم فهمید ولی الان نمی‌دانیم. بغرنج‌ترین به اصطلاح و یا کوچکترین این عوالم، همان عوالم معنوی است که ما داریم. همین مسأله‌ای که الان گفتیم؛ محو شخصیت مستقل افراد، که مثال زدیم برای قطره‌ی باران، منتها خدا فرموده است: به این تناقضات، تن در دهید، خودم روشتان خواهم کرد. در عوالم درویشی، شما می‌بینید، کتاب‌هایی که می‌خوانیم، حرف‌هایی که زده می‌شود، یک جا می‌گوید: *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*، خداوند بنی آدم را خیلی محترم دانست. یک جای دیگر می‌گوید: تو که ذره‌ی خاکی هستی و از خاک پست‌تر. این تناقضاتی که در این حرف‌ها هست، در عمل ما هم دیده می‌شود. اینها را، عرفان به این طریق حل کرده است که هر کدام را منتسب به حالت خودش کرده. اگر آن کسی که خیلی تواضع می‌کند، می‌بینیم این تواضع با حالتش، حالش، مناسب است، در آن صورت، این تناقض فطری است، طبیعی است. اگر نه، غیر از این است، یک جنبه‌ی نفاق دارد، در آن صورت به عکس است، بد است. خیلی‌ها، من دیدم از.... من چون مدتی در جامعه‌ی معمولی بودم و مرحله‌ی عرفان، برای من انفرادی بوده، خیلی‌ها انتقاد می‌کنند از بعضی درویش‌ها که چرا متملّق هستند؟ بله، اگر یک نفر دیگر از راه

برسد و این حرف‌ها را بزند تملق است ولی از درویش‌ها نه. ممکن است حالتش به جایی رسیده که این منطبق با حالش است، تناقض در آن نیست ولی اگر نه، اینطور نیست، آنوقت تناقض است و باید حل کنیم. حلش هم به همان طریق است که هیچکس از حالت خودش، نه زیادتر بگوید و نه منحرف بشود. البته این برای کسی است که در راه است، سالک است ولی خیلی‌ها بدون اینکه در سلوک عرفانی باشند، در مرحله‌ی تحقیق و پژوهش هستند. اینها نه، اینها ممکن است معاف باشند این بستگی به نیت دارد. بنابراین، هیچکس را، که شما بد می‌دانید، از حرف‌هایش، از کارهایش این استنباط را می‌کنید، بد ندانید. نه اینکه اصلاً مثل دوست بدانید، نه! چه کار دارید. خدا به او نعمت هدایت را نداده، بنابراین شما دیگر چیزی از او سلب نکنید. یک نعمت خدا سلب کرده، شما نعمت سلب نکنید. دنبال این می‌رود که هدایت بشود. ان شاء الله. خلاصه: این سخن پایان ندارد ای....

با صحبت هم نیست. بطور کلی هر انسانی را، این قالب و اینها را دارد، محترم بدانید، افکارش را هم اگر قبول ندارید، نداشته باشید ولی خودش یک انسانی است که قابلیت داشتن افکار صحیح و یا سقیم را دارد. او را محترم بدانید. بنابراین، این توهین‌هایی که حالا خیلی متداول شده، به چشم نگیرید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مزار سلطانی بیدخت، همه می‌دانیم فعلاً چهار نفر از اقطاب در آنجا دفن هستند. به همین جهت مثل مشهور که می‌گویند فیل زنده و مرده‌اش یکی است، مرده‌های آنجا برای ما زنده هستند و به احترام چهار نفر از بزرگان، همه علاقه‌مندند. خیلی‌ها در این جریانات اخیر که جمعیت زیادتر بوده، گروه‌هایی، بعضی‌ها برای اینکه بیکار هم نباشند و خدمتی کرده باشند، در واقع خودشان را خادم بدانند، یک زحماتی کشیدند. یعنی فرض کنید می‌رفتند، دیدند که یک گوشه‌ی دیوار افتاده، چهار تا آجر آورده‌اند، گذاشتند، بستند و امثال این کارها. البته اینها همه از روی محبت است ولی چند مورد را باید توجه بکنیم.

یکی داستانی که من در یادنامه صالح نوشتم. یادم نیست این داستان را از چه کسی، به‌نظرم از مادر بزرگم شنیده‌ام، آخر رسم آنجا این بود که تمام منزل‌ها کاهگلی بود، داخل اتاق هم کاهگلی بود. یکی از فقرا که کارش گچکاری بوده، یکی دوبار می‌آید خدمت حضرت آقا و عرض می‌کند: اجازه بفرمایید این اتاق بیرونی، پذیرایی‌تان را گچکاری کنم که...؟ فرمودند نه، همینقدر مختصر. یک روزی که ایشان تشریف می‌برند به یکی از دهات برای کارهای زراعتی خودشان، این درویش، با حسن نیت تمام، یک مقداری گچ می‌آورد و شروع می‌کند به گچکاری و دیوارها را گچ می‌کند سفید باشد، قشنگ

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۸ ه. ش.

باشد و منتظر است که ایشان تشریف بیاورند، بگویند بارک‌الله، به‌به. ایشان تشریف می‌آورند، وارد می‌شوند، نگاه می‌کنند. می‌گویند: چه کسی این کار را کرده؟ او می‌گوید: فقیر. می‌گویند: بیخود کردی من که به تو گفتم نه. الان اینها را بتراش. گج را تراشیده، دومرتبه همان کاهگلی باشد. حالا فلسفه‌اش را خودشان بعد ذکر کرده‌اند، یادنامه صالح را بخوانید.

این است که آنجا یک وضع خاصی دارد. هر محبتی و خدمتی که می‌کنند، روی تشخیص خودشان و سلیقه‌ی خودشان است ولی ممکن است با آنجا منطبق نباشد. کما اینکه تا من یادم می‌آید، در داخل بقعه از این بخاری‌های نفتی نمی‌گذاشتند. یک‌بار من روی جوانی، بچه بودم از حضرت صالح‌علیشاه، پدرم پرسیدم: چرا اینجا بخاری نمی‌گذارند؟ فرمودند: چون آقای سلطان‌علیشاه از بوی نفت بدشان می‌آمد (البته حالا برای اجتماع فقرا می‌گوییم، آقای سلطان‌علیشاه از بوی نفت بدشان می‌آمد، بدانید). این است که ایشان هرگز چراغ نفتی نداشتند. ما هم به احترام ادامه‌ی فرمایش ایشان، در داخل بقعه چراغ نفتی یا بخاری نفتی نمی‌گذاریم. که تا این اواخر هم من می‌دیدم همینطور است. حالا دیگر چون مدتی است، می‌خواهند ما را به اصطلاح، به قول خودشان گفتند ما تا پنج سال دیگر شماها را از بین می‌بریم.... البته این شعر را خوانده‌اند ولی معنایش را نمی‌دانند. خدا شاید می‌خواهد معنایش را به آنها بفهماند که:

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پُف کند ریشش بسوزد

حالا، به هر جهت این است که هنوز آنجا، مزار، مورد علاقه‌ی فقرا هست، که معلوم است. مورد علاقه‌ی خانواده‌ی آقای سلطان‌علیشاه هم هست و بعد از این هم خواهد بود و این جنبه‌ی فامیلی هم دارد، کما اینکه متولّی مزار، از نسل ایشان است، از فامیلی ایشان باید باشد. البته ناظر بر موقوفات مزار و خرجش، با اقطاب سلسله است که تا حالا باز هم از بستگان ایشان و نسل ایشان بوده است. همچنین مورد علاقه‌ی همه‌ی بیدختی‌ها هم هست. برای اینکه مجاور قبرستان است. قبرستان عمومی نیست ولی مجاور است. خیلی‌ها، کسانی هم که درویش نبوده‌اند آنجا دفن هستند، نسلشان علاقه‌مندند به اینکه برای یادبود پدرانشان، یک کمکی یک چیزی.. اینکه آنها هم علاقه‌مندند. تاکنون یعنی صد و چند سال است بعد از شهادت حضرت سلطان‌علیشاه که اقطاب و مشایخ درویشی، به آنجا خیلی علاقه‌مندند... ولی چون متولّی نیستند و جهات دیگری هم در آنجا هست، این است که آقایان مشایخ، از همان اوّل در آنجا دستورالعمل نمی‌دادند جز دستورالعمل درویشی. یعنی آقایان فقرا در آنجا که باشند راجع به خودشان، راجع به مجالس، سوّالی بکنند، می‌گویند ولی راجع به مزار سوّالی نباید بکنند و اگر سوّالی بکنند، آقایان مشایخ ارجاع می‌دادند به متولّی مزار.

این است که فعلاً متولی من هستم. قبل از من، برادرم آقای دکتر آزاده برادر بزرگتر، قبل از ایشان آقای دکتر سعادت عموی ما بودند، قبل از ایشان حضرت صالح علیشاه و قبل از ایشان حضرت نورعلیشاه که واقف هم بوده‌اند. بنابراین اگر هم کسی خدمتی می‌خواهد برای مزار انجام بدهد، این موارد را در نظر داشته باشد. البته این خدمت بسیار مورد اجر الهی و شادی روح بزرگان رفته و شادی روح آنهایی که بعداً هم می‌روند، شادی روح آنها هم هست.

من یادم می‌آید وقتی که در آنجا فقط مزار و مقبره‌ی حضرت سلطان علیشاه بود یعنی یک سنگ قبر بود، مال آقای سلطان علیشاه بود، که هر روز صبح حضرت صالح علیشاه می‌آمدند مزار، اتاقی که سنگ تراش‌ها بودند می‌نشستند، سنگ تراش‌ها کارشان را می‌کردند، اوستاعبدالولی هنرور اصفهانی سنگ را آماده می‌کرد که بعداً نصب کنند. حالا به چه مناسبت بود، یا سوآلی من کردم یا همینطوری، فرمودند من (نمی‌دانم فرمودند من یا ما؟) خادم این مزار هستیم. حالا مزاری که حضرت صالح علیشاه خودشان را خادم می‌دانند، ما خیلی باید احترام کنیم. اما احترام به این نیست که مثل آن برادر بزرگوار مرحوممان، به صورت ظاهر چون احترام در این است که گچکاری کنند، گچکاری کنیم. نه! احترام در این است که هر چه گفتند، همان را بکنیم و این رعایت، واجب است. چه شماها خودتان، حاضرین، توفیق زیارت مشهد و بیدخت پیدا کرده باشید، چه پیدا نکردید، به همسرانتان،

فرزندانتان، آباء و اجدادتان هم این سفارشات را بکنید. در مورد مزار، خود مزار، جز با اجازه‌ی متولی، کاری نکنند.

حتی اخیراً من شنیدم عده‌ای به قصد خدمت، رفتند ولی به من گفتند من خبر نداشتم. بله حالا یک وقت هست که فرض کنید به من می‌گویند و اجازه می‌گیرند که اجازه می‌دهید چند تا پرده را عوض کنیم؟ من می‌گویم بله، متشکرم. بعد اینها تمام پرده‌های مزار را عوض کنند، برای اینکه من وقتی می‌روم، به‌قولی سورپرایز باشد، این یک‌قدری مفهوم است ولی بیشتر از آنچه اجازه گرفته‌اند، نباید انجام شود. حفظ حیثیت و احترام آنجا به همین است. مثلی است می‌گویند احترام امامزاده به متولیش است. یعنی هم متولی باید مراقبت کند، هم آنهایی که به متولی علاقه‌مندند و به خود آن هم علاقه‌مندند، به طریق اولی باید رعایت کنند. این لازم است. اما در اصلش که بعضی‌ها، البته نیازی نیست در اینجا گفته بشود، همه جا، همه جای دنیا این ایراد هست. می‌گویند کهنه‌پرستی، مرده‌پرستی و امثال اینها و حتی مرده‌پرستی به آن معنایی که قرآن هم از آن بد گفته، می‌فرماید: *الْهَآكِرُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ*^۱، این بوده که دو تا قبیله که با هم جنگ داشتند، وقتی بود تمام اجدادشان را می‌گفتند، ما چنین هستیم، که یک جدّمان چنان است، یک جدّمان چنین. این را می‌گفتند تکاثر، مرده‌پرستی. حالا چه هستید؟ هیچی، صفر. ما می‌خواهیم بگوییم که

حالا صفری اگر هستیم، یک، دو پهلویس گذاشته ایم و هم اجدادمان همینطور بودند. اجدادمان دیگر از این نمره نمی توانستند بالاتر بروند، این است که ناچار آنها هم در همین نمره ی بیست ماندند و اِلا اگر نمره ی بیشتری بود می رفتند.

به علاوه یک مثالی بزیم. خداوند وقتی می خواهد یک جمعی، یک ملّتی را برگزیند، بزرگ کند، نقطه ی تمرکز برایشان ایجاد می کند. حتّی دین حضرت موسی علیه السلام را نگاه کنید، حضرت موسی علیه السلام چهل سال بیابان گردی کرد. بلا تشبیه، نه به عنوان چیز، مثل نژاد کولی ها که همینطور در همه جا... چهل سال در این وضع بودند. هر جا حضرت می رفت، خیمه ی اجتماع درست می کرد، اسمش را هم گذاشته بودند خیمه ی اجتماع، خیمه می زدند دیگر. یک خیمه، خیمه ی اجتماع بود که همه، عبادت که می خواهند بکنند به آنجا می آیند، آنجا توجّه می کنند. در دین اسلام هم همینطور. خداوند وقتی خواست این ملّت را، این امّت اسلام را برتری بدهد و به هم جمع کند، یک نقطه ی توجّه برایشان گذاشت. همینطور در چیزهای کوچک کوچک هم در مشرق زمین به خصوص، اینطور است. فکر کنید آنهایی که هندسه یادشان است، خوانده اند، می گویند خطوط موازی، چند تا خط به هم نمی رسند، همه متفرقند ولی اگر یک نقطه ی آن بالا باشد که این خط ها همه به آن برسند، یک واحد تشکیل می شود، اجتماعی می شود. توجّه هم البته آن هم همینطور است یعنی یک نقطه ای است و به همین جهت هم

شاید باشد که این دشمنان، دشمن عرفان و تصوّف، با چنین مرکزی که یادبود گذشته‌ها است، با چنین مرکزی مخالفند، خرابش می‌کنند ولی همانطوری که گفتیم:

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پُف کند ریشش بسوزد

خدا وقتی می‌خواهد یک ملّتی را براندازد: الهی هر که را خواهی براندازی با درویشانش دراندازی. حالا این است که باید توجه کرد که درویشان با خودشان درنیفتند. با درون خودشان، یعنی شیطانی که رخنه کرده، با آن شیطان در افتند. برای اینکه آن شیطان پایگاه جاسوسی شیطان بزرگ است. با آن در افتند.

حضرت صالح‌علیشاه می‌فرمودند، چون آنوقت‌ها راه فقط، راه زمینی بود، هواپیما و نمی‌دانم چنین و چنان نبود. خیلی‌ها می‌آمدند بیدخت، از مشهد زیارت کرده بودند و می‌آمدند. بعضی‌ها مستقیم می‌آمدند بیدخت. منتقدین (آنهایی که انتقاد می‌کنند) از ایشان پرسیده بودند که چرا اینطوری است؟ چرا درویش‌های شما زیارت امام‌رضا نمی‌روند؟ فرمودند که ما گفتیم که امام‌رضا علیه السلام مهمان ما خراسانی‌ها شد که اینطور مهمان‌نوازی کردیم از ایشان ولی فعلاً دستگاهشان و به اصطلاح اقامت همیشگی‌شان در مشهد است. ما به منزله‌ی دربان آنها هستیم. همانطوری که معروف کرخی دربان حضرت رضا بود، ما هم دربان مزار حضرت رضا هستیم. در زیارت‌های

معمولی دیده‌اید، کسی نخواهد به مشهد برود، بعضی‌ها از راه یکسره می‌روند به زیارت، بعضی‌ها وقتی می‌خواهند زیارت یک بزرگی بروند، این دربان دم در را هم سلام و علیک می‌کنند، روبوسی می‌کنند، اجازه می‌گیرند که با اجازه‌ی شما ما برویم زیارت. نه اینکه اینها اجازه می‌دهند، یعنی چون مسیر از این طریق است، این راه را انتخاب می‌کنند. این است که درویش‌ها هم همینطور. بعضی‌ها چنان مشتاقند که به دربان کاری ندارند. محو در خود این مولا علی علیه السلام هستند، بعد که زیارتشان را کردند، آنوقت می‌آیند از دربان تشکر می‌کنند و سلام و علیک می‌کنند. بعضی‌ها همینطور که آهسته آهسته می‌روند به... شرفیاب بشوند، از همین دم، هرکس را که دربان دم در است، به او سلام می‌کنند، احوالپرسی می‌کنند و می‌روند. حالا شما هرطورش باشید، البته به اعتبار اینکه ارباب کلّ ما در واقع حضرت رضاست، باید یک سفر زیارت حضرت رضا هم توفیق پیدا کنید، مشرف بشوید. حالا چه بعدش، چه قبلش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

شعری هست که آن را حفظ ندارم ولی مطلبش این است: روزی که تو به دنیا می‌آمدی خودت گریه می‌کردی (نوزاد گریه می‌کند، البته می‌گویند گریه ولی این گریه نیست، این تمرین ریه است. ریه تا قبل از تولد هوا نداشته می‌خواهد هوا ببرد و تنفس را یاد بگیرد. به‌رحال در عُرف می‌گویند گریه) تو گریه می‌کردی و همه دور و بری‌های تو خوشحال و خندان از تولد نوزاد بودند. کاری کن که وقتی می‌روی، اطرافیان تو که خندان بودند این‌دفعه از رفتن تو گریان و متأثر شوند و خودت خندان باشی یعنی با یک چمدان پر از خیر و خوبی و مهربانی به مردم و دوستان و... بروی.

این مطلب به مناسبت آن است که امروز یکی از دوستان من [آقای مهندس سبحابی] مرحوم شد. در عمری که به یاد می‌آورم (عمری که از بچگی درآمد) خیر و خوبی هم از او و هم از پدرش دیدم. «احسنت بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد». از آثاری که از هر کس می‌ماند یکی آثار معنوی است. مرحوم دکتر سبحابی هنگامی که رحلت کرد، مردِ هشتاد و چند ساله‌ای بود. این آخر که مریض بود وقتی به عیادتش رفته بودم، پیرمرد خم شد و دست مرا بوسید که من متأثر شدم چون ایشان مقام استادی بر من داشت. ما همین احترامات را برای خیلی از اساتید و معلّمین قائل هستیم چون هر

چیزی به جای خود. فرض کنید یک آهنگرِ خوب وقتی کنار یک مینیاتورِ استِ خیلی قوی قرار می‌گیرد دلیل نیست که او را رها کند، این درجه‌ی اعلا‌ی آن است، اما آن هم به جای خود.

کتاب‌های زیادی دارد یکی این کتاب *خلقت انسان* که خیلی در من مؤثر بود و در جنبه‌ی علمی آن واقعاً پدر او هم همینطور بود. فرزند او که با هم تقریباً همسن بودیم و یکی از خصوصیاتِی که من در هیچ فروشنده‌ای ندیدم این کتاب *خلقت انسان* را خواستم چهار پنج جلد بگیرم و بدهم به کسانی، بعضی دوستان که خواسته بودند. رفتم کتابخانه‌ای که منتشر کرده، گفتم: دو سه تا به من بده. گفت: همه‌اش پنج تا دارم. گفتم: هر پنج تا را برای من بیاور. هر پنج تا را آورد و گفتم: قیمتش چند است؟ روی جلد را نگاه کرد و گفت: دوازده تومان. گفتم: این قیمت که روی جلد است مال چندین سال پیش است، این حالا باید دوازده هزار تومان باشد. گفت: به من سپرده‌اند که این را به همان قیمت اولیه باید بفروشی. این یک خرده سختگیری هم هست ولی شخص نسبت به پول ارزش چندانی قائل نمی‌شود. به‌هرجهت امروز هم در لواسان تشییع جنازه‌ی اوست.

هویت و شخصیت هر انسانی مجموعاً از چند عنصر تشکیل می‌شود: یکی وراثت و ژنتیک است که او [آقای مهندس سحابی] از این نظر پدرش استاد من بود. از لحاظ تربیت هم آن استاد او را تربیت کرد و در یک محیط هم محیط‌هایی ایجاد کرد که خوب زندگی کند.

به هر جهت همه می‌رویم و هر یک از خوبان که می‌روند ما غیر از این تأثر یک تأثر هم برای خودمان داریم که به این طریق داریم خوب‌ها را از دست می‌دهیم؛ البتّه خداوند می‌فرماید: مَا تَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُسْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مُثْلَهَا، خداوند هیچ نشانه و آیه‌ای از خود را نمی‌برد یا فراموش نمی‌کند مگر اینکه به جای آن، مثل آن یا بهتر از آن را بگذارد ان شاءالله. فرموده‌اند: اذْكُرُوا مَوْتَكُمْ بِالْحَيِّ، رفتگانتان را به خوبی یاد کنید حالا خوبی برای رفتگان این است که حمد و سوره‌ای برایشان بخوانید.

در واقع خداوند همه رقم موجوداتی، بندگانی برای خودش آفریده. اینکه برای خودش می‌گویم چون من غیر از خودش را نمی‌شناسم که این را برای که آفریده؟ تا می‌گویم برای... می‌بینم کسی نیست می‌گویم برای خودش آفریده یعنی خوب‌ها را مأمور می‌کند که دیگران را هم خوب کنند. با خوبی آنها را بالا بیاورند. جوامع بشری رو به تکامل است. البتّه اگر شما مثلاً جامعه‌ی اروپا یا اینجا را با ده تا پانزده سال پیش مقایسه کنید می‌گویید تکامل که نه، تنزل هم کرده ولی این تنزل کوتاه‌مدت است و دوبرتبه برمی‌گردد کما اینکه مدتی در خودِ جامعه‌ی ایران معنای تکامل این بود که می‌گفتند زمانی تجلیات دینی زیاده‌تر بود، بعد دورانی آمدند که اینها را می‌کویدند و حتی مسخره می‌کردند کسی را که تجلیات دینی داشته باشد، نتیجه‌اش

این بود که دیدید تجلیات دینی خیلی شدیدتر پیدا شد منتها این دفعه آنقدر شدید و متعصبانه بود که متأسفانه.... مجموعاً که حساب کنید جامعه‌ی بشری رو به تکامل است. مثل اینکه فرض بفرمایید از اینجا می‌خواهید بروید به هر شهری، مثلاً قم، اینهایی که ارتفاع سنج دارند می‌گویند ارتفاع تهران از سطح دریا از قم بیشتر است و اگر با ماشین از تهران به قم برویم سرازیر می‌رویم. این حرف در گوش ما هست که سرازیر می‌رویم ولی از آن گردنه‌ها (گردنه نمی‌شود گفت) از تپه‌های دوروبر که بگذریم، می‌بینیم اینجا که سربالاست، می‌پرسیم نکند راه قم را اشتباه می‌رویم؟ چون گفتند سرازیر است. نه! مدت کوتاهی سربالاست بعد سرازیر می‌شود و کاملاً سرازیر است و ادامه می‌دهیم. تکامل جوامع بشری هم به همین حساب است هزاران هزار نمونه می‌شود زد. یک نمونه‌ی آن عربستان زمان پیغمبر که صحرايي بود با عده‌ای چادر نشین و قبیله که دوروبر چشمه و آبی که به آن واحه می‌گفتند جمع می‌شدند. نه قانونی داشتند و نه تمدنی، فقط رئیس قبیله همه‌کاره بود ولی این جامعه با این طریق در ظرف بیست سی سال چقدر تفاوت کرد؟ با حالا چقدر تفاوت دارد؟ حالا جایی شده که خیلی از رجال و خیلی از حکومت‌ها و دولت‌ها تملق او را می‌کنند، چون نفت دارد، پول دارد. درست است که پول موجب سقوط اخلاقیات شده ولی این برای همه نیست. برای بعضی‌ها بیشتر موجب تعالی و تکامل است. امروز که پول و ثروت این قدرت را دارد، اگر کسی به آن بی‌اعتنا بود

خیلی مهمتر از آن کسی است که در آن دوران قدیم به پول بی‌اعتنا باشد. اگر در قدیم یک درصد مردم بر مبانی الهی بودند، این یک درصد آنوقت پنج شش هزار نفر بود. الان آن پنج شش هزار نفر چند برابر شده‌اند، منتها آن نسبت دیگر نیست. یعنی رگه‌های فساد در جامعه قوی‌تر شده ولی نتوانسته رگه‌های صلاح را از بین ببرد. بنابراین این امیدواری هست که در این مسیر تکامل که سربالا می‌رود ما هم جزئش باشیم و جزء آن عده‌ای که موجب انحطاط و سقوط هستند، نباشیم. به‌همین جهت کسانی که در این وضعیت باشند هم مردم آنها را تجلیل می‌کنند هم خداوند برایشان اجر زیادی قائل است. حتی در جایی می‌فرماید برایتان موهبت‌هایی قائلیم که فکرتان به آن نمی‌رسد یعنی هر چه فکر کنید از آن بهتر را برایتان فراهم کرده‌ایم. خداوند ما را هم جزء این عده حساب کند. ان‌شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

نوشته‌های مختلف علوم، هر کدام برای خودشان زبانی و خطی مخصوص دارند. فرض کنید یک نفر، ادیب ماهر، یک کتاب طبی به او بدهند، می‌خواند، کلماتش را می‌خواند، هر کلمه‌اش را هم می‌تواند ولی نمی‌فهمد معنیش چیست. حالا در علوم طبیعی، علمی که مادی بگوییم یا طبیعی، اینها همه این توجّه را دارند. ادیب کتاب طب را نمی‌خواند، سوادش را هم ندارد ولی آن را بد نمی‌داند اما در علوم ماوراءالطبیعه، غیرطبیعی، چون زبانش کاملاً متفاوت است، دچار اشکال می‌شود، نمی‌فهمد. چون نمی‌فهمند، خیلی اشکالات برایشان پیش می‌آید، بطوری که ممکن است از بیخ به آنها رفع اعتقاد کنند.

قاعده‌ای در فیزیک یا شیمی هست که می‌گویند هیچ چیز در جهان از بین نمی‌رود، مثلاً کاغذی را که می‌سوزانند شکل کاغذ عوض شده، آن موادی که کاغذ دارد تجزیه می‌شود، مقداری از آن با اکسیژن ترکیب و دود شده، مقداری از آن هم خاکستر شده و امثال اینها، هیچی از بین نمی‌رود. در مورد اینکه «از بین نمی‌رود» فیلسوف‌ها این بحث را پیش آوردند که آیا دنیای به این بزرگی (نه این کره‌ی زمین تنها) از اول همینطور بوده؟ بعضی‌ها گفتند نخیر، خالقی این را خلق کرده، یعنی یک روزگاری این نبوده و حالا روزگاری است که هست. می‌گویند جهان حادث است. عده‌ی دیگر می‌گویند آن نیرویی

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱۲ ه. ش.

که می‌گویید اینها را خلق کرده، کیست؟ ما که در آزمایشگاه ندیدیم، هر چه گشتیم چنین نیرویی ندیدیم. پس بنابراین جهان قدیم است. در اینجا بحث مفصل است که می‌گویند هر چه حادث است، یک روز هم از بین می‌رود. یعنی هر چیزی که به وجود می‌آید و خلق شدنی است، یک روزی هم از بین رفتنی است. به این منظور، برای این استدلال، علمای ظاهر می‌گویند که مرگ، ما را از بین می‌برد. همانطوری که ما یک روزی به وجود آمدیم، یک روزی هم از بین می‌رویم، مرگ هست. اگر مرگ هست و می‌گویید مرگ ما را از بین می‌برد، پس آن قاعده را چه کار می‌کنید که می‌گوید هیچ چیزی از بین نمی‌رود؟ اینجا مادیون به همان طریق مسأله را حل می‌کنند، می‌گویند بله، بدنش در خاک تجزیه می‌شود و... ولی عده‌ای هم می‌گویند که نه! آن بدن که تجزیه می‌شود و شما می‌گویید، آن مال شما است، استدلال شما در مورد آن جسد و آن بدن به کار می‌رود ولی ما می‌گوییم که این جسد را کار نداریم آن چیزی که این جسد را اداره می‌کرد، چیست؟ می‌گوییم:

ای که بر صورت تو عاشق گشته‌ای

چون برون شد جان، چرای اش هشته‌ای

باز می‌گوییم یک چیز دیگری هست که ما اسم آن را جان می‌گذاریم. تا در این کره‌ی زمین هستیم، جان داریم (سایر کرات را خبر نداریم ولی همین جا که هستیم) این جان ما درست است یک روز

نمود، ایجاد شد ولی به هر جهت اگر در این جهان هستیم، قاعدتاً تابع این جهانییم.

بنابراین اگر فرض کنید موجودی از کره‌ی مریخ به اینجا بیاید قواعد اینجا بر او بار می‌شود. پس این جان هم تا در اینجاست، تابع قواعد اینجاست. روی این حساب ما می‌گوییم کسی که رفت، رفت. تأثرش می‌ماند، تأثرش چیست؟ تأثر شیعه و بعضی‌ها این است که در عزاداری‌ها می‌خوانند:

این کجا باشد وفای دوستان

ما در این بند و شما در بوستان

او حسرت و تأثر می‌خورد که چرا نیست؟ حالا این تأثر قطعی است، قاطعیّت هم دارد گویانکه به اندازه‌ی دست ما قاطعیّت ندارد یعنی همینقدر که چیزی را بردارم، به تنهایی قدرت ندارد ولی مع‌ذک قدرتش قوی‌ترین حکام جهانی را، قویترین چیزها را، از پا در می‌آورد.

البته این تأثر که راجع به شهادت شهدا هم داریم در واقع نیرو به ما می‌دهد که کار شهدا را دنبال کنیم یا اینکه یادشان را نگاه داریم، که خطّ تاریخ قطع نشود، یعنی من همانی هستم که رفت و او هم همانی بود که قبلاً رفته بود. همه یکی هستیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

نامه‌ای رسیده، یک آیه‌ی قرآن را ذکر کردند و سؤالی راجع به آن. این سؤال و جوابش به هیچ وجه مربوط به شخص و واقعیت نیست، یک خرده جار و جنجالی می‌شود، آن هم از جار و جنجالی‌ها بپرسید نه از من. فقط این را بدانید که آیات قرآن همه با هم است که این آیات قرآن را با آپاش آب نداده‌اند، تخمش را بکارند، سبز بشود. این بستگی به آن شخصی دارد که گفته، زمانی که گفته و راجع به چه چیزی گفته است. اینها را تا آدم نداند (البته خیلی هم ساده است) دانستن آن مثل قصه‌ای است. هر آیه را بخوانید، خودتان ذهنتان می‌رود به اینکه این آیه چه جهاتی داشته و وضعیت آن چه هست. آن باشد حالا برای بعد.

در قرآن یک سوره‌ای هست به نام سوره‌ی نساء، نساء را ترجمه کردند به زنان. برای مردان سوره‌ای نیست. یک سوره‌ای هست سوره‌ی انسان که: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً^۲، که آن برای اسم‌گذاری هیچ نیست برای اینکه در اسم‌گذاری یک جهت آن سوره مطرح هست. مثلاً سوره‌ای به نام محمد داریم، سوره‌ای به نام ابراهیم داریم و خیلی چیزها، سوره‌ای به نام بنی‌اسرائیل داریم خود اسرائیل از فرزندان حضرت یعقوب. سوره‌ای به نام عنکبوت

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱۳ ه. ش.

۲. سوره انسان، آیه ۱.

هم داریم، سوره‌ای به نام بقره هم داریم، خداوند مخصوصاً همه‌ی اینها را گفته که بگوید همه‌ی شماها، همه‌ی اینهایی که می‌بینید گفتم و همه‌ی خلقت من تحت اراده‌ی من است در نظر من یکی هست. این تازه یک استنباطی است، خدا نگفته چرا این اسم‌ها را گذاشتید؟ پیغمبر وقتی آیه‌ای نازل می‌شد می‌گفت: این را در آن سوره جا بدهید، مثلاً یک سوره‌ی بقره که یک‌بار نازل نشده و اگر سوره‌ی بقره را بخوایم بخوانیم سه چهار ساعت طول می‌کشد یک آیاتی نازل شده، حضرت فرمودند سوره‌ی بقره است، بعد آیات دیگری نازل شده و خود هر آیاتی نازل می‌شد، حضرت می‌فرمودند که اینها در سوره‌ی بقره جا بدهید، جزء سوره‌ی بقره است.

منظور، سوره‌ی نساء، تمام وظایف را که برای زن‌ها گفتند، برای مردها گفتند. در آن آخر که وظایف زن‌ها را گفتند که محبت کنید به همسرانتان و... گفتند: وَهَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ^۱، یعنی به همان خوبی‌هایی که گفتیم برای زن‌ها ایجاد بشود مردها هم رعایت کنند. همان‌ها را زن‌ها باید رعایت کنند. وَهَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ، این بحث خیلی مفصل است بحث اینجا هم نیست. برای اینکه بحثی است که کتاب‌ها نوشتند نمی‌دانم آن را بگذارید برای بعد.

سوالی شده است راجع به ذکر و فکر که در چه فکر کنیم؟ فکر انسان چیزی است که در اختیارش نیست. البته کمتر کسی هست که

یک مقداری فکرش در اختیارش باشد ولی معمولاً در اختیار مردم نیست. عبارت دیگری هست که نفس را مشغول کن و گرنه او تو را مشغول می‌کند. از دستاویزهای نفس یکی زبان و یکی هم فکر است. مشغول کن، یعنی اگر می‌توانی اول افسارش را به دست خودت بده. علمایی که در عالم ظاهر به‌جایی رسیده‌اند همه‌ی حواسشان متوجه هدفی بوده و خواسته‌ای که داشتند چون اینطور بوده، خودش فراهم آمده است. در زندگی حضرت موسی علیه السلام بارها گفته‌ام که آن همه احتیاج جمع شد. باران می‌آمد، گوسفندانش آغل نداشتند، همسرش حامله بود، داشت وضع حمل می‌کرد آتش نداشتند روشن کنند، آتش‌زنک نبود، تمام حواسش در حلّ این مشکلاتش بود و آتش جبران می‌کرد، خدا به صورت آتش بر او متجلی شد که می‌گوید: من آتشی می‌بینم بگذارید بروم از آن آتش برای شما بیاورم. رفت و از آن آتش آورد، البته نه فقط برای آنها بلکه برای همه‌ی ما.

این که گفتم ذکر و فکر یعنی، در ضمنی که ذکر می‌گویید و زبانتان (مثلاً زبان دل و البته زبان ظاهر هم باید بگوییم) متوجه معنایی است، فکرتان برای خودش کار می‌کند. افسار این فکر را هم باید بگیرید و بگویید همین جا تشریف داشته باشید با هم برویم. در همان معنای ذکر باید فکر کنید توجه شما به معنای آن باشد. منتها گاهی فکر جداگانه از ذکر و ذکر معنای جداگانه است، در آن صورت آن معنا با معنای ذکر توأم می‌شود و هر دو مربوط به یک نفر است. بنابراین

فکر فقط همان توجّه به معنای ذکر است. وقتی نماز می‌خوانیم حرکاتی که داریم مثلاً در رکوع و سجود، دعای دست و امثال اینها در معنای خود این حرکات، شاید ما متوجّه نباشیم و چون خود این حرکات را خواستند با معنایش نزدیک کنند، گفتند که عبارت: *سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ* را در رکوع بگوئید، یعنی این حرکت که ما می‌کنیم باید توأم باشد با اینکه یادمان بیاید که خداوند عظیم است و ما حمد او را می‌کنیم. بنابراین در واقع هر حرکتی که در زندگی عادی بکنیم که شبیه رکوع باشد که ناچار خم شویم، بی‌اختیار آن معنا به خاطرمان می‌آید این فکر را گفتند با حرکت زبان ذکر توأم باشد برای اینکه همیشه به یاد انسان بیاید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

... یک خرده امروز کسل شدم. کسالت تازه‌ای نه، همان ضعف و بی‌حالی که داشتیم، دارم و این است که خیلی سرحال نیستم ولی صبح یک سِرْمُ زدم، یک ب کمپلکس و یک ویتامین ث. البته جلسه‌ی دیگری بود من نمی‌گفتم چه کار کردم ولی شما همه طبییید. برای اینکه همه‌تان هم از اینها حال من را تشخیص می‌دهید هم اگر تکمیلی می‌خواهد تکمیلش کنید. به هر جهت الان به‌ترم دیگر به نسبت، دردی، نقصی چیزی ظاهراً ندارم در تشکیلات ولی همان آن ضعف، سستی است. آنوقت یک نکته. البته همیشه روحیات انسان و اراده‌ی انسان در بیماری یا سلامت مؤثر است و گاهی اینقدر این تأثیر قوی است که به نحوی شفا ایجاد می‌کند، شفا می‌دهد. من تجربه کردم این را در حالات، چه بگوئیم تجربه، چه بگوئیم در مقام سلوک یا هر چه. یک‌بار مثلاً بعد از ظهری، فشار خیلی بالا رفته بود هر چه فکر کردم به چه مناسبت؟ غذای تازه‌ای نخوردم. بعد فکر کردم چون مسلماً از نگرانی، استرس اینطور می‌شود، فکر کردم چه استرسی دارم؟ این دو سه روز، مثلاً استرسی، فلان... تصمیم گرفتم که این استرس را رها کنم. یعنی خودم فکر کردم، تصمیم اینطوری شد، یک خرده از خودم خجالت کشیدم که من که می‌گویم توکل بر خدا، چرا باید یک چنین چیزی که...؟ یک بعد از ظهر بودم، عصر که اندازه گرفتم، خوب شد. آن اندازه

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱۴ ه. ش. (جلسه‌ی پزشکان)

تأثیر را چون همه می‌بینند و چون همه هم می‌توانند امتحان کنند، گفتم و یادم است و چیز دیگری یادم نیست. حالا چه میزانی تأثیر دارد و آیا فقط خود مریض باید این تأثیر را انجام بدهد؟ یا دکتر توصیه کند به مریض که انجام بدهد؟ هر دو یکی است. یا آنکه دکتر چنین نیرویی داشته باشد که تلقین کند به مریض که باید این کار را بکند که خوب بشوی. این یک امری است که در طب قبول دارند که چنین اثری است منتها روی آن کار نکرده‌اند برای اینکه این جنبه‌ی روانی یک چیزی نیست که بشود آزمایش کرد، از دستتان در می‌رود... که اطبا دقت کنند، نمی‌توانند. حالا این پیشنهادی است که برای خودم کردم. من هم خودم برای خودم مطالعه می‌کنم ولی یک مثلی است که می‌گویند: اینی که می‌گویی برای خودت خوب است حالا این هم به طنزش صحیح است و هم به جدش درست است ولی شما که اختیار سلامت و صحت و مرض انسان‌ها در دستتان است، فکرش را بکنید.

یک خرده هم امروز یعنی فکر کردم این نحوه‌ای که ناراحت می‌شوم و یا وضعی که داشتم یک چیز معمولی نبود مثل اینکه، فکر کردم مربوط به این تعلیمات هسته‌ای است و این حرف‌ها. برای اینکه احتیاط کنم زردآلو که خوردم هسته‌اش را درآوردم که هسته‌ی آن اذیت نکند ولی این استنباطی است که امروز خودم کردم یعنی فهمیدم اثر هواست.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ تومانی) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ تومانی) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ تومانی) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ تومانی) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ تومانی) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
	-	-

